

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ی، سه شنبه ۰۱ دی ۱۳۹۴؛ ۱۰ ربیع الاول ۱۴۳۷

جواز قیام در زمان غیبت:

بحث ما درباره جواز قیام در زمان غیبت، یا وجوب قیام و تشکیل حکومت در زمان غیبت وجود اقدس امام زمان علیه السلام بود. عرض شد که آن روایات چهارگانه، از لحاظ دلالت اشکالاتی بر آنها شده بود، و گفتیم آن اشکالات بر آن روایات وارد نیست، و نیز از اشکالاتی که بر اخبار چهارگانه شده بود پاسخ دادیم؛ منتها آن روایات از لحاظ سند ضعیف است و قابل تمسک نیست، و آن اشکالات هم از لحاظ دلالت بر روایات، وارد نیست.

آنچه ما در مسئله داریم روایت بشیر دحّان است که از نظر سند، مورد اعتنا هست و در آن تصریح نیز هست؛ حتی صراحتی که دارد، قابل تصرف در دلالت روایت نیست. در واقع می شود گفت روایت بشیر دحّان، نص است بر اینکه در جهاد، اذن امام لازم است. عرض شد که گرچه برخی از آقایان مانند مرحوم شیخ و مرحوم ابن زهره ادعای اجماع کرده اند بر اینکه جهاد بدون اذن امام جائز نیست، و از متأخرین هم مرحوم صاحب جواهر نیز به ایشان پیوسته، علامه، محقق و دیگران هم همچنین گفته اند، منتها بحث در این است که وجوب اطاعه از فیض اسلام، این به عنوان یک ضروری مذهب، به وسیله ای این افراد معرفی شده؛ منتها بحث بین فقها این است که آیا دفاع از بیضه ای اسلام، جهاد است یا جهاد نیست؟

عده ای از علماء مانند شهید ثانی، در مسائلی مدعی شده اند که دفاع از بیضه ای اسلام، یک عنوان مخصوصی است در مقابل جهاد، و این دفاع، جهاد نیست. جهاد عبارت است از جنگیدن برای توسعه ای قلمرو دین در بلاد کفر. بعضی گفته اند عنوان جهاد بر این اطلاق نمی شود، و دفاع از بیضه ای اسلام، یک عنوان خاص خودش است، و یک واجب شرعی است، و حتی وجوبش نیز از ضروریات مذهب حساب کرده اند. ولی سایر علماء مانند صاحب جواهر، علامه،

محقق و حتی مرحوم شیخ نیز گفته‌اند که این دفاع هم جهاد است. منتها چون ما ادله‌ای داریم برای وجوب دفاع، و اینکه جهاد به جهاد ابتدائی و جهاد دفاعی تقسیم شده، این اصطلاحات از آنجا شروع شده.

بحث امروز ما درباره‌ی اصل مسئله اثبات وجوب دفاع از بیضه‌ی اسلام است که آیاتی از قرآن و روایاتی نیز بر آن دلالت می‌کند. دوسه آیه‌ای در قرآن هست که دلالت دارند بر وجوب دفاع از بیضه‌ی اسلام، در هر زمانی، چه زمان حضور معصوم و چه زمان غیبت معصوم علیه‌السلام.

آیه‌ی اول:

آیه‌ی ۲۵۱ از سوره‌ی مبارکه‌ی بقره است که می‌فرماید:

«لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»؛

اگر نباشد خداوند متعال که بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی از مردم دفع کند، هرآینه زمین را فساد می‌گیرد.

در اینجا سه نکته برای ما قابل تأمل است،

نکته‌ی اول اینکه اگر در زمین فساد برپا شود، خداوند به وجود فساد در زمین راضی نیست و فساد را از زمین بر می‌اندازد.

نکته‌ی دوم اینکه با توجه به اینکه اراده‌ی پروردگار بر قلع فساد از زمین است این قلع فساد را با ابزار دفع مردم قرار داده؛ چون اولاً «لا یجری الامور الا بأسبابها»، ذات مقدس پروردگار هرآنچه اراده کند، با اسباب انجامش می‌دهد؛ زیرا که عالم ما عالم خلق است نه عالم امر که اراده‌ی خدا بدون اسباب ظاهری و مادی صورت بگیرد. قلع فساد از زمین، این اراده‌ی پروردگار است، و رضای خدا در این است که فساد در زمین نباشد، و ابزار این اراده را ذات اقدس حق، دفع مردم قرار داده؛ مردم باید ببینند و فساد را از زمین برطرف کنند.

بنابراین به نکته‌ی سوم می‌رسیم و اگر در زمانی آمدم و معتقد شدیم که دفع فساد به وسیله‌ی مردم جایز نیست، چون در جهاد این مسئله هست که اگر وجوبش را ثابت نکنی، جوازش هم ثابت نمی‌شود، به خاطر اینکه خون مسلمین در معرض خطر قرار می‌گیرد. شما اگر بگویید در زمان غیبت امام معصوم علیه‌السلام این دفاع واجب نیست، نتیجه اینکه دفاع جایز نیست. لازمه اینکه دفاع واجب و جایز نباشد این است که خدا به بقای فساد و وجود فساد در زمین راضی شود. لذا نمی‌توانیم بگوییم که این آیه مخصوص زمانی خاص است، یا اینکه آیه را به شرطی مشروط کنیم؛ چون اگر آیه را به شرطی مشروط کردید لازمه‌اش این خواهد بود که رضای پروردگار این است که در یک زمانی فساد در زمین جاری شود، آن هم زمانی که چندبرابر زمانی است که یک امام معصوم حضور دارد. حضور ائمه بیش از دو بیست و چهل، پنجاه سال نبوده و اکنون هزار و صد و هفتاد و اندی است که امام حضور ندارد، پس یعنی خدای راضی است که در چندین قرن روی زمین فساد شود به خاطر اینکه دفع الناس واجب نیست و دفع الناس مشروط است به حضور امام! این آیه به طور صریح و قطعی دلالت دارد بر اینکه در دوران غیبت معصوم علیه‌السلام، جهاد دفع الناس بعضهم ببعض، لازم است.

آیه دوم:

آیه‌ی ۳۹ تا ۴۱ سوره‌ی مبارکه‌ی حج است که این سه آیه در واقع حول سه نکته بحث می‌کند. آیه‌ی سی و نه می‌گوید:

«أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا أن الله على نصرهم لقد ير الذين اخرجوا من ديارهم بغیر حق الا ان يقول ربنا الله».

در اینجا اراده‌ی خداوند تعلق گرفته که گفته اذن للذين، اذن داده شده از سوی خدا، این‌هایی که مورد ستم قرار می‌گیرند مقاتله کنند و از خود دفاع کنند. بنابراین ظلم به مردم مورد رضای خدا نیست، و مطلوب پروردگار این است که هر مظلومی نسبت به ظلمی که بر او می‌شود از خود دفاع کند. اگر گفتید که در یک زمانی، این دفاع مظلوم جایز نیست، یعنی مظلوم هر قدر هم که ظلم بر او شد باید سر بزیر باشد و بپذیرد و حق دفاع و مقاتله را ندارد و این مقاتله فقط مشروط به حضور امام است و اگر امام غایب بود، مظلوم نباید قیام به دفاع کند، نتیجه‌اش این است

که بگوییم خداوند در زمانی که این زمان هم تا به الان شامل چند قرنی شده است راضی شده که به مظلومین ستم شود و در مقابل ظلم، تسلیم باشند و خودشان دفاع هم نکنند! و این نسبت به ذات مقدس پروردگار قابل قبول نیست. پس اینکه بگوییم آیه اذن للذین ظلموا، مشروط به حضور معصوم است و در زمان غیبت حق دفاع و مقاتله ندارند مردود است.

در کنار، آیه ۴۰ سوره مبارکه حج به همین مضمون، آیه ۲۵۱ سوره بقره هست، منتها شکل دیگری دارد:

«لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ صَوَامِعَ وَبِيعَ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدَ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ»؛

اگر این نباشد که بعضی از مردم بعضی دیگر را دفع کنند، هرآینه معابد خدا که صلوات و مساجد و بیع و اینها هست از بین می‌رود؛ یعنی عبادت خدا بر روی زمین از بین می‌رود، چون این معابد خراب می‌شود. بنابراین تعلق اراده‌ی خداوند برای حفظ معابدش، دفع مردم مؤثر باشد و مردم مدافع معابدش باشند، اگر دفاع مردم نباشد معابد از بین می‌رود؛ چون ابزار و اجرای اراده‌ی حق در حفظ معابد، دفاع مردم است. پس اگر دفاع مردم در زمانی جایز نبود لازمه‌اش این بود که خداوند راضی باشد به انهدام معابد؛ و این خلاف عقل است که بگوییم خداوند راضی به انهدام معابد است. پس آیه‌ی چهل سوره‌ی حج نیز دلالت بر همین مضمون می‌کند.

آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی مبارکه‌ی حج می‌گوید بالاتر از قیام، وجوب تشکیل حکومت است که می‌فرماید:

«إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ».

مسلم است که مکتب در زمین، ابزار امر به معروف و نهی از منکر و اقامه‌ی صلوات و ایتاء زکات است؛ یعنی بدون مکتب، امر به معروف نمی‌شود، مانند اینکه کسی بگوید اگر پولدار شدم، مکه می‌روم؛ معنایش این است که برای مکه رفتن پول لازم است. پس اگر بگویند تو حق نداری پول داشته باشی، و حتی پولش را هم بگیرند، معنایش این است که دوست ندارند مکه برود، اصلاً بدون پول نمی‌تواند مکه برود. خداوند می‌گوید اگر اینها مکتب پیدا کنند اقامه‌ی نماز و ایتاء زکات و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ برای تحقق اینها نیاز به قدرت و داشتن حکومت

است و تا این مکتب نباشد اینها قابل تحقق نیستند. پس برای محقق شدن این امور باید مکتبی باشد. حالا اگر گفتیم در زمان غیبت معصوم، حق تشکیل حکومت ندارید، لازمه اش این است که در غیبت معصوم این مکتب حاصل نشود؛ زیرا این مکتب، بدون حکومت حاصل نمی شود. طرف که نمی خواهد در خانه اش امر به معروف و نهی از منکر کند حال آنکه فسق و زور بر حاکمان و جامعه مسلط است؛ لازمه ی قدرت بر این کار، مکتب است که در حکومت حاصل می شود. پس برای اقامه ی صلات و ایتاء زکات و امر به معروف و نهی از منکر باید حکومت تشکیل شود. لذا اگر گفتید که در غیبت معصوم تشکیل حکومت جایز و واجب نیست گویا قائلید خداوند در یک پهنه ی عظیم زمانی امر به معروف و اقامه ی صلات و اینها صورت نگیرد. پس آیه ی ۴۱ در اینجا دلالت می کند بر وجوب تشکیل حکومت در زمان غیبت معصوم علیه السلام.

اینها برداشت ما از ظواهر آیات سوره بقره و حج است.

س. آیا وجوب دفاع مانند وجوب استطاعت است که تا زمینه و شرایطش نباشد واجب نباشد؟

اگر قائل باشیم تا شرط حاصل نشود وجوب نمی آید...، گاهی شما منع می کنید و می گوئید نباید دنبال تحصیل شرط بروید...، اگر ما مکتب داشته باشیم که واجب است و اگر نداشتیم پس واجب نیست. یکبار شارع می گوید تو مکتب پیدا کردی پس برو و با این مکتب حکومت داری کن و الا هیچ. قدرت شرط عقلی تکالیف است و هیچ تکلیفی بدون قدرت بر ما واجب نیست. ولی اگر گفته بود که شما حق نداری مکتب پیدا کنی، چون حجت خدا در غیبت است تو هم حق نداری دنبال تشکیل حکومت باشی. این معقول نیست که از طرفی بگوئید که اگر مکتب پیدا کردی امر به معروف بکن، ولی چون الان معصوم غایب است حق تشکیل حکومت نداری؛ این که درست نیست! پس گاهی شرط هست ولی جلوی تحقق شرط را می گیرد، یعنی مولا چیز واجب مشروطی را بر من واجب کرده اما درعین حال گفته حق تحصیل مشروط را نداری! اینها با هم سازگار نیست، چون مطلوبیت واجب زیر سؤال می رود.

س. آیا تحصیل مکنّت، شرط وجوب است یا شرط واجب؟ یعنی تحصیل آن در زمان غیبت واجب است یا خیر؟

این اول کلام است. یک بار خود وجوب را خداوند تشریح می کند وجوب را مشروط، می شود یک هیئت وجوب، مانند **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا^۱**، اما در مسئله امر به معروف و نهی از منکر چنین چیزی نداریم.

س. گاهی خودش واجب است مانند حج که...!

این مانند حج نیست.

س. منظورم مانند وضوئی است که برای نماز واجب است.

در وجوب ما یک وجوب مقدماتی داریم یک وجوب اصلی. کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر.^۲ ۲۵۰ مرتبه در قرآن می گوید «اقیموا الصلاة و آتوا الزکاة»، منتها آنچه مسلم است قدرت، شرط تحقق هر واجبی و نیز شرط تعلق هر نوع وجوبی است؛ این یک نظر کلی است. یک بار می گوئیم که هیچ تکلیفی منهای قدرت را ندارم؛ قدرت شرط تکلیف است، خداوند تکلیف بما لا یطاق ندارد، قرآن می گوید «یرید بکم الیسر ولا یرید بکم العسر»^۳؛ بنابراین خداوند هر تکلیفی که به ما واجب کرده مشروط به قدرت است، لذا امر به معروف و نهی از منکر و اقامه ی صلات و ایتاء زکات مشروط به قدرت است. حالا مطلوبیت این برای مولا ثابت است یا نیست؟ مطلوبیتش برای مولا ثابت است. حال اینکه مطلوبیتش برای مولا ثابت است مشروط به قدرت است، یعنی عقابی

۱. آل عمران، آیه ۹۷.

۲. آل عمران، آیه ۱۱۰.

۳. بقره، آیه ۱۸۵.

برای ترکش نزد عدم قدرت نیست، ولی اگر قدرت داشتی و نکردی عقوبت داری. پس اگر چیزی برای مولا مطلوب نیست چرا باید بگویند برو قدرتت را پیدا کن!

س. آیا از اینها علاوه بر جواز، وجوب تحصیل قدرت هم اثبات می شود؟ یعنی واجب است برویم و قدرتمند بشویم؟

بله، در آنجا که استطاعت در حج نیست وجوبی هم نیست، تحصیل استطاعتش واجب است. نماز صبح بر من واجب است پس اگر من صبح بخوابم و بگویم استطاعت پیدا نکردم آیا درست است؟ ما دو نوع وجوب داریم، یکبار وجوب مطلق است و یکبار مشروط. در وجوب مشروط، تحصیل شرط بر ما واجب نیست، اما در وجوب مطلق تحصیل شرط بر ما واجب است، مثلا نمازی بر شما واجب است، پس قدرت بر انجامش را پیدا کنید، نمی شود که بخوابید و بگویید قدرت حاصل نشد! حالا یکبار خوابتان می برد که هیچ، اما یک وقت به قصد خوابیدن و اینکه ترک نماز کنید می خوابید تا تحصیل قدرت حاصل نشود، این کار جائز نیست! پس تحصیل قدرت برای واجبی که وجوبش واجب مطلق است واجب است، لذا نمی شود گفت شما نماز بخوان، ایتاء زکات بکن، امر به معروف و نهی از منکر هم بکن، ولی حق تحصیل قدرت اینها را هم نداری؛ حالا اینرا هم در پهنه‌ی زمانی‌ای که چند برابر زمان حضور معصوم است بیان کنند! الان ۱۱۷۰ سال است که معصوم در پس غیبت است، حالا هیچ کاری نشود چون زمان غیبت است، اینکه نمی شود!

پس صد در صد آیات دلالت بر مدعا دارند. کسانی هم که گفته‌اند جهاد، مشروط به اذن معصوم است، بابت این آیات گفته‌اند دفاع از بیضه‌ی اسلام نه تنها به اذن معصوم مربوط نیست بلکه ضروری دین است و باید عمل شود؛ پس در این بحثی نیست. ولی بحث ما این است که آیا دفاع از بیضه‌ی اسلام، جهاد هست یا نیست؟

در این بحث شده، گفته‌اند از یک طرف ماییم و مسئله جهاد که این مشروط به اذن امام است. لیکن این پنج روایتی که ما از بشیر دحان عرض کردیم روایات صریحی بود؛ غیر از اینها هم روایات دیگری نیز داریم که غیر صریح است ولی درعین حال دلالت می کند بر اینکه جهاد، مشروط به اذن امام است. در اینجا آقایانی از قبیل مرحوم شهید

ثانی گفته‌اند سلّما، روایات بشیر دحان می‌گوید جهاد بدون اذن امام انجام ندهیم، اما اموری مانند اقامه‌ی صلات، ایتاء زکات، جلوگیری از فساد زمین، جلوگیری از انهدام معابد الهی ربطی به جهاد ندارد؛ دفاع از این‌ها دفاع از بیضه‌ی اسلام است. اگر گروهی آمدند و با رژیم فاسدی جنگیدند و کشته شدند، این‌ها احکام جهاد را ندارد که مثلا بخواهیم بدون غسل و کفن دفنشان کنیم، باید غسل و کفن شوند؛ اینجا احکام جهاد جاری نیست. یا اینکه غنائمی از خصم به دست آوردید، این جزو بیت‌المال مسلمین نیست که طبق حکم جهاد، برای مسلمین تقسیم شود، مصرفش به امور دیگری تعلق می‌گیرد؛ چون جهاد نبوده. اما کسان دیگری مانند مرحوم شیخ، مرحوم علامه، مرحوم محقق و ...

نکته:

یکی از بلاهایی که مشروطیت بر سر ما آخوندها درآورد این بود که پس از آنکه انقلاب مشروطیت قدری منحرف شد و قضیه به اعدام شیخ فضل‌الله نوری کشید شد، مشروطیت بین فقها و علمای حوزه‌ی علمیه‌ی نجف و متدینین مطعون شد، و افرادی که از اوایل مشروطه جزو مخالفین بودند آمدند و گفتند ما از اول هشدار داده بودیم که مشروطیت درست نیست، حال دیدید که انگلیسی‌ها مسلط شدند و کفار بر دماء مسلمین مسلط شدند و عالم مجتهدی را اعدام کردند. این مطعون شدن مشروطیت باعث شد که فضایی در حوزه پیش آید...، بعضی از مسائل بوده که قبلا هم در حوزه مطرح می‌شده، صرفا طرح بعضی مباحث چند صباحی در حوزه متوقف شده بود. بعد از آنکه مرحوم سید، زمام حوزه را به دست گرفت، چون مخالف مشروطیت بود و مرجعیت عامه و تامه پیدا کرد، اصولا اساتید دنبال این گونه بحث‌ها نمی‌رفتند و صرفا بحث صلات و زکات و این‌ها را می‌کردند و ابدان دنبال بحث جهاد نبودند، حال آنکه قبلا این بحث‌ها مطرح بوده. خود مرحوم شیخ، خیلی روحیه‌ی چنین مباحثی را نداشت، از این باب هم بوده که زیرآب بحث ولایت فقیه را زده، ولی باقیه فقها این‌گونه مباحث را پیش از این هم داشتند؛ از زمان غیبت صغرای حضرت صاحب‌الزمان تا همین اواخر هم مطرح می‌شد. حادثه‌ی مشروطیت مصیبتی ایجاد کرد و حوزه را چنان برهم زد که دیگر اساتید این‌گونه مباحث را مطرح نمی‌کردند.

خداوند رحمت کند حضرت امام را، غیر از اینکه ایشان انقلاب را به پیروزی رساندند و عزت به روحانیت بخشیدند، باعث یک تحول قطعی در فقه شدند که این همپای انقلاب اسلامی که ایشان ایجاد کردند انقلابی در فقه بود. مباحثی در حوزه‌ها ایجاد شد تا طلاب پیرامونش بحث کنند. لذا ما این‌گونه مباحث را در بین متأخرین نداریم، ولی قبل از قضایای مشروطیت، خیلی از مسائل میان فقها مطرح بوده، منتها بحث بوده که آیا این جهاد هست یا نیست. بعضی مانند شهید ثانی گفته‌اند که این جهاد نیست؛ چیز دیگری است که احکام جهاد را هم ندارد، خودشان را راحت کرده‌اند! اما بزرگانی که گفته‌اند این جهاد است، روایاتی هم دارند، اما روایات بشیر دحان در حکم نص است مبنی بر اینکه جهاد بدون اذن امام جایز نیست. از یک طرف چنین نصی و از طرف دیگر آیات و روایاتی که حکم دارد، ما مانده‌ایم که چه کنیم! لذا آمده‌اند جهاد را تقسیم کرده‌اند به جهاد ابتدائی و جهاد دفاعی. اصولاً تقسیم جهاد به ابتدائی و دفاعی از اینجا به وجود آمد که از طرفی دفاع از بیضه‌ی اسلام را همه متفق‌القول می‌گفتند که واجب است، و از سویی روایت داشتیم که جهاد بی‌اذن امام جایز نیست؛ لذا برای جمع دلالتی بین این روایات، جهاد را تقسیم کردند. مگر راه دیگری نبود؟ اینکه بگویند ماییم و روایت بشیر دحان، از این طرف هم آیات دلالت دارد بر وجوب دفاع از بیضه‌ی اسلام. در میان این‌ها جمعی از این حرف برگشتند. بیایند بگویند این آیات عامه است که این آیات با روایات بشیر دحان و روایاتی از این نوع، تخصیص خورده، چون عام نیست پس تخصیص خورده. عام می‌گوید جهاد واجب است در تمام زمان‌ها، از طرف دیگر روایت می‌گوید بدون اذن امام جهاد واجب نیست، پس این روایت تخصیص داده آیات را به حضور معصوم علیه‌السلام، آیات دلالتش بر عموم، عام را هم تخصیص داده. آیا می‌توانیم چنین حرفی بزنیم یا نه؟ یعنی می‌توانیم روایات بشیر را در عام، مخصص آیات بگیریم؟

ما نمی‌توانیم بگوییم روایات بشیر دحان یا نظایر آن مخصص عموم آیات است، چرا؟ چون اکثر آیات عام، آبی از تخصیص است، ما هر عامی را نمی‌توانیم تخصیص بدهیم؛ عامی را می‌توانیم تخصیص دهیم که عام آبی از تخصیص نباشد، اگر بنا شد که عام، عام آبی از تخصیص باشد نمی‌توانیم تخصیصش دهیم، این عام آبی از تخصیص است، مثال: مولا می‌گوید یجب اکرام الآباء لأنهم والدون، این یک عام است، همه‌ی پدران را باید اکرام کرد زیرا شما را به وجود آورده‌اند. حال مولا می‌گوید لایجوز اکرام الکافر؛ اکرام کفار جایز نیست، حالا می‌توانیم بگوییم لایجوز

اکرام الکافر، یجب الاکرام الآباء را اختصاص می دهد؟ نمی توانیم بگوییم، به خاطر اینکه یجب الاکرام الآباء، حکم منصوص العله است گفته لأنهم والدون، و چون حکم منصوص العله هست حکم روی علت رفته، و وقتی چنین شد، این علت در پدر کافر نیز وجود دارد، و چون وجود دارد، در حکم نیز ثابت است و قابل تخصیص نیست. یجب الاکرام الآباء لأنهم والدون، این عام است، اما عام آبی از تخصیص است، چون حکم منصوص العله است. و اگر حکم عامی منصوص العله شد، در جایی که علت هست نمی توانیم تخصیصی بدهیم؛ زیرا حکم روی علت می رود، حکم هم که از موضوع به علت سرایت کرد، هرکجا علت هست حکم هم خواهد بود. لذا آنجا که می گوید لایجوز الاکرام الکافر، باید با یجب الاکرام تخصیص بخورد، یعنی گفته شود اکرام کافر جایز است مگر اینکه پدرت باشد! آن را باید تخصیص دهید. یجب الاکرام العلما را نمی توانید با لایجوز الاکرام الکافر تخصیص دهید، چون آبی از تخصیص است، با اینکه بین شان عموم خصوص من وجه است، لذا نمی توانیم.

در اینجا نیز آیات عام هست ولی عام آبی از تخصیص است. آیات می گوید در دفع الناس و دفاع مردم واجب است که اگر دفاع مردم نباشد: لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیه اسم الله، یا فسدت الارض. اگر گفتیم در یک زمانی عامی را تخصیص دادیم، چون عامی آمده و به غایتی مغیا شده، چه فرقی می کند که عام، عام منصوص العله باشد یا مغیا به غایت باشد، اینجا عام مغیا به غایت شده و چون چنین شده، آبی از تخصیص است و نمی توانید تخصیص دهید، و اگر تخصیص دادید این موجب انتفای غایت می شود، یعنی این می شود که خداوند راضی به افساد در زمین شده یا راضی به انهدام مساجد شده!

س. قاعده ای در اصول هست که می گوید «ما من عام الا و لقد خص»...؟

خود همین قاعده با بیان خودش تخصیص خورده، چون عامی که آبی از تخصیص باشد قابل تخصیص نیست، و این هم از همان عامهایی است که تخصیص داده شده. چون ما اینجا عام آبی از تخصیص داریم نمی توانیم با روایت بشیر دحان بیاوریم و حکم عام آیه را تخصیص بدهیم.

بعضی ها به این طرف رفته اند، اما فهمیده اند و بازگشته اند؛ لذا ما قائلی در میان فقها نداریم که بگویند حکم عام آیه با روایت بشیر اختصاص خورده. لذا گفته اند ما روایت صریح و قطعی السند داریم که همان روایت بشیر دحان است و از سوی دیگر این آیات را هم داریم، حالا چرا ما شبیه شهید ثانی عمل نکردیم تا خود را راحت کنیم؟! ایشان و کسانی مانند ابن زهره و امثالهم به همین مشکل گیر کردند، لذا گفته اند دفاع از بیضه ی اسلام، جهاد نیست! و این مسئله را از موضوع روایات خارج کردند. شما چرا چنین نکردید؟! بزرگانی مانند مرحوم علامه و محقق و مرحوم شیخ طوسی و این ها به این علت نتوانستند موضع شهید ثانی را اتخاذ کنند که هر کجا از قرآن که امر به جهاد دارید تحت عنوان «قتال» تعبیر شده است. ۵۲ آیه در قرآن داریم که در این ها خداوند متعال درباره ی جهاد می فرماید و در همه ی آن ها تعبیر به قتال می کند، از قبیل آیه ی شریفه ی ما لکم تقاتلون فی سبیل الله؛ مانند این در قرآن زیاد داریم. ۵۲ آیه در خصوص جهاد، در قرآن داریم و در تمام آن ها همه جا تعبیر به قتال می کند. پس وقتی که ما ۵۲ آیه درباره ی جهاد داریم که تعبیر به قتال شده شما نمی توانید جایی قتال راه بیندازید و بگویید جهاد نیست.

مرحوم شهید ثانی اعلی الله مقامه، واقعا اینجا کم لطفی کرده اند! مشکل ما این است که برخی از بزرگان ما با تمام عظمتی که دارند، اشراف بر آیاتشان خیلی ضعیف است!

مقام معظم رهبری حفظه الله در محضر یکی از مراجعی که استاد ما نیز بودند می فرمودند که ایشان در حضور آقای مکارم آیه ای از قرآن خواند که البته غلط می خواند! آقای مکارم که تسلط بالایی بر آیات قرآن دارند، متذکر شدند که آیه این طور نیست و صحیحش این است؛ ایشان خیلی ناراحت شد و گفت در رسائل، مرحوم شیخ این گونه بیان کرده! آقایی که آنجا بود گفت شما وقتی می خواهید قرآن بخوانید رسائل را می خوانید؟!

برخی از بزرگان ما اشراف ضعیفی بر قرآن دارند، علی رغم تمام عظمتی که دارند، در فهم فقه تبحر دارند، اما در آیات و تفسیر...! فلذا توجه بفرمایید، روی تفسیر واقعا کار کنید. اگر دو چیز در طلبه ای نباشد، یکی اینکه منبری نباشد، عالم و مجتهدی که گوینده نیست، کلاهش پس معرکه است! و دیگر اینکه اگر علم اولین و آخرین را داشته باشید ولی بر قرآن مسلط نباشید، یعنی بر تفسیر و آیات قرآن، قدرت و توان برداشت از آیات قرآن نداشته باشد،

پایش لنگ است. برداشت و تفسیر از قرآن کار می‌خواهد. در چنین مسئله‌ای با این اهمیت که ۵۲ آیه از جهاد آمده که تعبیر به قتال شده، چطور می‌توانیم با طاغوت گلاویز شویم و بکشیم و کشته بدهیم و بعد هم بگوییم این جهاد نیست؟! اینکه بگوییم ما لکم لاتقاتلون فی سبیل الله، یعنی قتالی داریم که مردم کشته شدند، اما جهاد نیست، آن‌هم بعد از ۵۲ آیه‌ای که در این خصوص داریم این چه می‌شود؟! ۵۲ آیه از جهاد تعبیر به قتال شده، حال چطور است که قتال می‌کنیم و درعین حال جهاد نیست؟!

س. باید ببینیم چه معنایی از جهاد اراده کرده‌اند.

بله، اما از کدام جهاد؟ از جهادی که در روایات هست یا آن جهادی که در آیات قرآن آمده؟

س. از آن جهادی که می‌گویند دفاعی نیست و به اصطلاح عنوان قتال و این‌ها را ندارد.

نه. مرحوم شهید در مسالک می‌گوید دفاع از بیضه‌ی اسلام جهاد نیست، ما می‌گوییم آیاتی مانند لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض، در خصوص جهاد است، در مقاتله هست که بعضی باید بروند تا بعضی را دفع کنند، و این جهاد است. روایاتی مانند روایات بشیر دحان می‌گوید که دفاع از بیضه‌ی اسلام جهاد نیست، و چون جهاد نیست، پس مشروط به اذن امام هم نیست؛ از این باب خود را نجات داده‌اند! ما می‌گوییم چنین حرفی نمی‌توانید بزنید که جهاد نیست، به‌خاطر اینکه در ۵۲ آیه‌ی قرآن از جهاد تعبیر به قتال شده. شما که می‌خواهید با قتال دفع کنید، چطور می‌توانید قتال کنید و دفع کنید و در عین حال بگویید این جهاد نیست؟! این قتال فی سبیل الله است. لذا اینجا آمده‌اند و گفته‌اند که جهاد بر دو قسم است: جهاد ابتدائی و دفاعی. و گفته‌اند جهاد ابتدائی مشروط به اذن امام است و جهاد دفاعی مشروط به اذن امام نیست.

س. لطفاً «بیضه‌ی اسلام» را تعریف کنید.

سفیدی اسلام، آن ماهیت و درخشش اسلام مراد است، یعنی چیزی که باعث می شود ماهیت و درخشش اسلام از بین برود. باید از آن درخشش اسلام دفاع شود. بعضی وقت ها ماهیت دین در دست ما نیست، نحن نزلنا الذکر ونحن له الحافظون.^۱

دین سه تا وجود دارد، یک وجود ذهنی و فکری دارد، یک وجود خارجی دارد، یک وجود عینی دارد، وجود عینی که همین قرآن هست و دست ما نیست، خداوند آن را نازل کرده و خود نیز حافظ آن است، حتی خود پیامبر و ائمه هم دخیل در آن نیستند. وجود فکری دین هم هر کسی حافظ دین خود است، این من نیستم که ایمان را در افکار انسان ها حفظ می کنم، گرچه ممکن است من مقدماتی را فراهم کنم که با آن مقدمات ایمان از افکار برود یا ایمان در فکرها بیاید یا حفظ شود، اما حافظ ایمان در فکر، خود همان شخص است. آنچه ما در حفظ ایمان داریم، وجود خارجی دین است که وجود خارجی دین همان شعائر و مظاهر دین است که به این ها می گویند بیضه ی اسلام، درخشش و سپیدی اسلام. بر ماست که از این وجود خارجی دین که بیضه ی اسلام است دفاع کنیم؛ چون این بعد از دین است که قابل از بین رفتن است.

س. آیا منظور از این بیان، اصل اسلام است؟

نه؛ منظور وجود خارجی اش می باشد، اصلش مال خداست و مربوط به ما نیست که خود گفته «نحن نزلنا الذکر ونحن له الحافظون»^۲، خود فرستاده و خود حافظ اصل آن است. اینکه وجود خارجی دین در جامعه چیست، اینکه مردم نماز می خوانند و شعائر برپا می کنند و از منکرات شرعی اجتناب می کنند و این ها، به این می گویند وجود خارجی

۱. الحجر، آیه ۹.

۲. الحجر، آیه ۹.

دین. اینکه ما مسلمان شیعه هستیم و با کفار و صهیونیست‌ها می‌جنگیم، این وجود خارجی است؛ این درخشش و روشنایی اسلام است که ما باید دفاع کنیم و حفظش کنیم، زیرا این قابل براندازی و مبارزه است.

بنا داشتیم در این بحث، وارد مقوله‌ی جهاد ابتدائی نشوم؛ زیرا مربوط به بحث ما که اثبات مشروعیت قیام در عصر غیبت است نمی‌شد، ولی این صددرصد ثابت شده است، و به شبهات این روایات هم پاسخ دادیم. ولی از آنجا که ما بر سر مقوله جهاد مشروط به اذن امام زیاد بحث کردیم که نهایت جهاد را به ابتدائی و دفاعی تقسیم کردیم، خواه ناخواه بحث جهاد ابتدائی منوط به اذن امام، یک جلسه‌ی دیگر را هم به این مقوله اختصاص خواهیم داد. چون بحث جهاد ابتدائی بحث مبتلی به برای ما هست و حضرت امام خمینی هم این بحث جهاد ابتدائی را جایز نمی‌دیدند و مقام معظم رهبری جایز می‌دانند، یعنی بدون اذن معصوم، لذا مطلب مبتلابه روز ماست، گرچه خارج از بحث ماست ولی یک جلسه را به آن اختصاص خواهیم داد. و صلی الله علی محمد و آله.